شیوه های شخصیّت پردازی در داستان سیاوش

شهین دخت مخمل باف؛ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بیرجند
khalil.khazaei۹۸۷@gmail.com

چکیده
شاهنامه به‌عنوان تاریخ منظوم ایرانیان باستان با هنر داستان‌پردازی حکیم ابوالقاسم فردوسی، هنوز از پس قرن‌ها، ایرانیان را مسحور داستان‌هایش می‌کند. شخصیّت،رکن اساسی آثار داستانی در دنیای ادبیّات است و اهمّیّت فراوانی دارد؛ تا آنجا که بسیاری از خوانندگان آثار ادبی، این آثار را با نام شخصیّت‌هایشان به یاد می‌آورند. هر قدر این شخصیّت‌ها با دقّت و خلاقیّت بیشتری خلق و پرداخته شوند، در طول زمان و در اذهان مخاطبان از جاودانگی بیشتری برخوردار می‌شوند.توصیف شخصیّت‌ها در شاهنامه زیبا،هنرمندانه و اعجاب انگیز است. فردوسی به برکت ذهن نکته یاب و تخیّل پویای خود و همچنین تسلّط فراوانی که در شگردهای بلاغی و زیبا شناسی دارد توانسته است با توصیف شخصیّت های داستان‌ها به شیوه ی مستقیم و غیرمستقیم تصویری از شکل رفتار، حالات روحی ،خلق و خو و باطن آن ها را در پیش چشمان خواننده به گونه ای هنرمندانه نقّاشی می کند. مقاله‌ی حاضر به بررسی شیوه‌های توصیف شخصیّت‌های داستان سیاوش پرداخته است.ابتدا شیوه‌های توصیف شخصیّت‌ها را بیان کرده،سپس برای هر کدام از شیوه‌های توصیف شخصیّت‌ها نمونه‌هایی از داستان سیاوش ذکر شده است. توصیف فرآیندهای ذهنی شخصیّت‌های داستانی از سوی فردوسی، گفتار درونی شخصیّت‌ها و کنش یا عمل داستانی از سوی شخصیّت‌ها در درون داستان با استفاده از شیوه‌های گفته شده به خوبیتصویری همه جانبه از شخصیّت ها را برای مخاطب به ارمغان آورده است.

واژه‌های کلیدی: « شخصیّت»، « شیوه‌های توصیف»،«شاهنامه فردوسی»، «داستان سیاوش».

مقدمه
در میان آثار ادبی به جا مانده از شاعران جهان به سروده هایی بر می خوریم که از آنها به عنوان شاهکارهای ادبی جهان یاد می‌شود؛ شاهنامه فردوسی یکی از آن هاست که مرزها را پشت سر گذاشته و اقبال جهانی یافته است؛بهره گیری بایسته‌ی وی از ابزارهای هنری و صور خیال در آفرینش تصویرها،شاهنامه را به اثری بی بدیل تبدیل کرده است.

توصیف یکی از شگردهای مهم تشخّص در کلام و برجسته سازی است،تصویرپردازی و توصیف شخصیّت‌ها در شاهنامه‌ی فردوسی تازه،زیبا،هنرمندانه و اعجاب انگیز است. فردوسی به برکت ذهن نکته یاب و تخیّل پویای خود و همچنین تسلّط فراوانی که در شگردهای بلاغی وزیبا شناسی دارد توانسته است با استادی تمام به وصف شخصیّت ها و معرفی آنان به اقتضای حال و مقام و توصیف روان شناختی و رفتار ظاهری آن ها بپردازد،وی با توصیف شخصیّت‌های حکایت‌ها تصویری از شکل رفتار ، حالات روحی ،خلق و خو و باطن آن ها را در پیش چشمان خواننده به گونه ای هنرمندانه نقاشی می کند.

وصف از نظر لغوی به معنای«صفت و خصایص چیزی را بیان کردن و ستودن چیزی است» (معین.«وصف»). توصیف به معنی« وصف کردن،صفات و خصایص چیزی را بیان کردن»نیز آمده است(معین.«توصیف»). جریانی که به وسیله ی آن خواننده را با اشخاص داستان آشنا می کنیم توصیف نامیده می شود(یونسی،۱۳۶۹:۲۷۱)

در ادبیّات تعاریف فراوانی از شخصیّت‌ها صورت گرفته است که اغلب آن‌ها در چارچوب کلی بر عناصر مشترکی تکیه دارند، شاید در یک تعریف ساده و جامع بتوان گفت:« شخصیّت اشخاص ساخته شده‌ای(مخلوقی)راکه در داستان و نمایش و...ظاهر می‌شوند،شخصیّت می‌نامند.شخصیّت دراثر روایتی یا نمایشی ،فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او،در عمل او و آنچه می‌گوید و می‌کند وجود داشته باشد. »(میرصادقی:۱۳۷٦،۸۳-۸٤). «شخصیّت در یک اثر نمایشی یا روایی فردی است دارای ویژگی‌های اخلاقی و ذاتی که این ویژگی‌ها از طریق آنچه انجام می‌دهد-رفتار-و آنچه که می‌گوید-گفتار-نمود می‌یابد.زمینه‌ی چنین رفتار یا گفتاری انگیزه‌های شخصیّت را بازتاب می‌دهد»(مستور،۱۳۷۹:۳۳).

شیوه‌های شخصیّت پردازی

نویسنده ممکن است برای شخصیّت پردازی درداستان ازسه شیوه استفاده کند:

اول: ارائه‌ی صریح شخصیّت ها با یاری گرفتن ازشرح وتوضیح مستقیم. به عبارت دیگر نویسنده با شرح و تحلیل رفتار و اعمال و افکار شخصیّت‌ها آدم های داستانش رابه خواننده معرفی می‌کند (میرصادقی،۱۳۷٦:۸۷).

دوم:ارائه ی شخصیّت ازطریق عمل شخصیّت باکمی شرح و تفسیر یا بدون آن(همان،۸۹).

سوم:ارائه ی درون شخصیّت بی تغییر و تفسیر.به این ترتیب که با نمایش اعمال و کنش های ذهنی وعواطف درونی شخصیّت خواننده غیر مستقیم شخصیّت رامی‌شناسد(همان،۹۱-۹۲).

در یک تقسیم‌بندی دیگر شخصیّت‌پردازی را به دو طریق مورد بحث قرار داده است که عبارتند از:

۱-پرداخت مستقیم؛۲-پرداخت غیرمستقیم

۱-پرداخت مستقیم (توصیفی)

شامل پرداختن به مشخصات ظاهری وخصوصیّات اخلاقی شخصیّت می‌شود.

الف.خصوصیات ظاهری:گاهی پرداختن مستقیم خصوصیات ظاهری شخصیّت های داستان،از زبان یکی دیگر از شخصیّت ها صورت می‌گیرد.دراین شیوه نویسنده یکی از شخصیّت های داستان را جایگزین خود می‌کند تا به طور مستقیم به توصیف شخصیّت دیگر بپردازد.

ب. خصوصیات اخلاقی : در بعضی از داستان ها می‌بینیم که وقتی یکی از شخصیّت ها وارد داستان می‌شود، نویسنده برای معرفی او به خواننده صفت هایی را به او نسبت می‌دهد.«گاهی پرداخت مستقیم خصوصیّات اخلاقی شخصیّت داستان از زبان یکی دیگر از شخصیّت ها صورت می‌گیرد»(عابدی ،۱۳۷۱:۷۰-۷۳).

در شیوه‌ی مستقیم نویسنده به توصیفی از ظاهر شخصیّت می‌پردازد به طوری که این توصیف از ظاهر شخصیّت به خواننده کمک می‌کند تا جنبه‌های دیگر شخصیّت را در ذهن تصور کند.«نقش توصیف فیزیکی چیست؟در درجه‌ی اوّل تذکّر است. به عبارتی،جنبه‌های دیگر شخصیّت را به طور ضمنی القاء می‌کند.خواننده می‌تواند خصوصیّات دیگر وی را تداعی کرده از همان چند خط توصیف، خصوصیات جزئی دیگر او را با تخیّل بسازد.» (سینگر،۱۳۷٤:٤٥). توصیف ظاهر شامل جثه و هیکل، پوشش، آرایش سر و صورت و... که به روشن شدن ماهیّت شخصیّت کمک می‌کند.« کوچکتریت نکته‌ی ظاهر شخصیّت،مانند برش لباس‌ها و رنگ چهره و... داده‌ای فراوانی را در خود دارد.بنابراین در نمایش شخصیّت نقش مهمی بازی می‌کند.» (اسلین،۱۳۸۷:۳۹).

۱-۱شیوه مستقیم در توصیف شخصیّت‌ها در داستان سیاوش

در این شیوه نویسنده با نشانه‌های واضح و کلی و سریع بدون عملکرد یا رفتار شخصیّتی و تحلیل و تجزیه یا شرح احوال او می‌گویید که شخصیّت چه طور آدمی است. یا به طور مستقیم از زبان فرد دیگر یا خود شخصیّت در داستان، شخصیّت‌ها معرفی می شوند.

فردوسی در داستان سیاوش برای شخصیّت‌پردازی و توصیف مستقیم شخصیّت‌ها به خصوصیات ظاهری و اخلاقی شخصیّت‌ها توجه داشته است. حکیم توس در توصیف مستقیم شخصیّت‌ها گاهی از زبان خودش(به عنوان راوی داستان‌ها) و گاهی از زبان یکی دیگر از شخصیّت‌های داستان به توصیف شخصیّت‌ها می‌پردازد؛همچنین گاهی از هر دو شیوه در داستان استفاده می‌کند.او نیز از زبان خود شخصیّت برای توصیف خودشان نیز بهره گرفته است.لازم به ذکر است که بیان مستقیم از قیافه‌ظاهری افراد داستان می‌تواند تصویری از افکار و شخصیّت آنها را برای خواننده نمایان سازد. حال به نمونه هایی از هر شیوه از داستان سیاوش اشاره می کنیم.

۱-۱- ۱توصیف شخصیّت از زبان نویسنده یا راوی

حکیم ابوالقاسم فردوسی در جای جای داستان سیاوش از زبان خود به عنوان راوی داستان به توصیف شخصیّت‌ها می پردازد که به ذکر نمونه هایی از ان اشاره می کنیم.

در آغاز داستان طوس، سپهسالار ایران، با گیو و گودرز و چند تن از سواران ایرانی، از درگاه شاه به دشت «دغوی» که به مرز توران نزدیک بود، به شکار گورخر رفتند و به اندازه غذای چهل روز شکار کردند. طوس و گیو، به سوی دشتی خرّم و در مرز توران، همچنان به پیش می‌رفتند که در آنجا زیبارویی را یافتند که این زیبارو از زبان خود راوی (فردوسی) اینگونه توصیف می شود:

به دیدار او در زمانه نبود ز خوبی بر او بر، بهانه نبود۲۹

و زمانی که کاوس این خوب روی را می بیند از زیبایی او شگفت زده می شود و فردوسی در وصف زیبایی او این بیت را می گوید:

چو کاوس روی کنیزک بدید بخندید و لب را به دندان گزید
۵۲ ۵۲

در ادامه فردوسی در هنگام به دنیا آمدن سیاوش، او را اینگونه توصیف می کند:

جدا گشت زو کودکی چون پری به چهره به سان بت آزری
٦٦

یکی بچه ی فرخ آمد پدید کنون تخت بر ابر باید کشید

جهان گشت ازان خوب پر گفت و گوی کزان گونه نشنید کس موی و روی

٦٨-٦٩

سودابه، همسر کیکاوس که دل‌باخته سیاوش شده بود، به سیاوش پیغام داد که به سراپرده او برود، امّا سیاوش این درخواست را نپذیرفت و سودابه ناچار به نزد کاوس رفت و از او خواست تا سیاوش جوان را به شبستان شاهی که جایگاه زنان و دوشیزگان، بود بفرستد، تا خواهران و بستگان خویش را ببیند و در نهایت که سیاوش می پذیرد و قدم در شبستان می گذارد سودابه را نشسته بر تخت می بیند و فردوسی اینگونه به توصیف شخصیّت ظاهری سودابه در شبستان می پردازد:

بران تخت سودابه ماه روی بسان بهشتی پر از رنگ و بوی

نشسته چو تابان سهیل یمن سر جعد زلفش سراسر شکن

یکی تاج بر سر نهاده بلند فرو هشته تا پای مشکین کمند

پرســـــتار نعلـــــین زریـــــن بدســـــت بـــــه پـــــای ایســـــتاده ســـــرافگنده پســـــت

□□□ ۹٦

که البته همانطور که گفته شد این فقط توصیفی از ظاهر سودابه در شبستان بوده و دیگر جنبـه هـای شخصـیّتی سودابه با شیوه های دیگر به مخاطب نشان داده می‌شود که در ادامه ذکر خواهد شد.

حال نکته‌ی مهمی که در توصیفات به ذهن متبادر می‌شود،حضور راوی است که در توصیفات مستقیم بـه چشـم می‌خـورد. ریمـون‌کنـان نیـز معتقـد است،توصـیف مکـان بـه منزلـه‌ی کمتـرین نشـان حضـور راوی اسـت(ریمون کنان:۱۳٤،۱۳۸۷).

نمونه ای از توصیف محیط و مکان که حضور راوی و شیوه‌ی مستقیم نمود پیدا می کند مـی تـوان بـه شبسـتان کاوس اشاره کرد که از زبان راوی اینگونه توصیف شده است:

شبســـــتان همـــــه پیشـــــباز آمدنـــــد پـــــر از شـــــادی و بـــــزم ســـــاز آمدنـــــد

همـــــه جـــــام بـــــود از کـــــران تـــــا کـــــران پـــــر از مشـــــک و دینـــــار و پـــــر زعفـــــران

درم زیـــــر پـــــایش همـــــی ریختنـــــد عقیـــــق و زبرجـــــد برآمیختنـــــد

زمـــــین بـــــود در زیـــــر دیبـــــای چـــــین پـــــر از در خوشـــــاب روی زمـــــین

مـــــی و رود و آوای رامشـــــگران همـــــه بـــــر ســـــران افســـــران گـــــران

شبســـــتان بهشـــــتی شـــــد آراســـــته پـــــر از خوبرویـــــان و پرخواســـــته

۱۸۵-۱۹۰

۲-۱-۱ توصیف شخصیّت از زبان دیگر شخصیّت‌ها

گاهی فردوسی از زبان یکی از شخصیّت‌های داستان به توصـیف دیگـر شخصـیّت‌هـا مـی‌پـردازد. پـس از رفـتن سیاوش به شبستان سودابه و زنان دیگر، بر سیاوش هدیه‌ها نثار کردند و زر و سیم بر سـرش افشـاندند. سـیاوش، از مهر ناروای سودابه، در دل ناراحت گردید و دانست که این دوستی از راه ایزدی به دور است. پس به نـزد خـواهران خویش رفت و با آنان مهربانی‌ها کرد و به نزد پدر بازگشت و پدر را ستود و برای او آرزوی خوبی و نیکی کرد و از آن سو، کیکاوس چون شب به سراپرده خویش رفت از سودابه در مورد او پرسید که در اینجا فردوسی بـه توصـیف سیاوش از زبان سودابه می پردازد:

بـــــدو گفـــــت ســـــودابه: همتـــــای شـــــاه ندیـــــده اســـــت بـــــر گـــــاه، خورشـــــید و مـــــاه

چـــــو فرزنـــــد تـــــو کیســـــت انـــــدر جهـــــان؟ چـــــرا گفـــــت بایـــــد ســـــخن در نهـــــان؟

۲۱۷-۲۱۸

و در شبستان از زبان سودابه اینچنین می گوید:

نگـــــویی مـــــرا تـــــا مـــــراد تـــــو چیســـــت کـــــه بـــــر چهـــــر تـــــو فـــــر چهـــــر پریســـــت

هـــــر آن کـــــس کـــــه از دور بینـــــد تـــــرا شـــــود بـــــیهش و برگزینـــــد تـــــرا

در بخشی از داستان پس از خواب دیدن افراسیاب ،او، گرسیوز را برای صلح و آشتی به نزد سیاوش می فرستد تا صلح برقرار شود .سیاوش با رای‌زنی رستم بر آن شد تا از گرسیوز بخواهد که برای استواری بیشتر این پیمان، افراسیاب صد تن از نزدیکان و بستگان خود را به گروگان به ایرانیان بسپارد و از همه شهرهایی که از ایران‌زمین، گرفته است، بیرون رود و به مرزهای کهن توران باز گردد تا سیاوش بتواند به کاوس پیشنهاد کند که آشتی با تورانیان را بپذیرد. گرسیوز شرط ها را با افراسیاب درمیان گذاشت و در نهایت شرط‌ها پذیرفته شد و برای تایید سیاوش نامه ای به کاوس نوشت و رستم، نامه سیاوش را برگرفت و به نزدیک کاوس شتافت و از آن سو گرسیوز به نزد افراسیاب رسید. حال در اینجا پس از پرسیدن افراسیاب در مورد سیاوش، فردوسی از زبان گرسیوز به توصیف ویژگی های اخلاقی و جسمانی او می پردازد:

همه داستانِ سیاوش بگفت که او را ز شاهان کسی نیست جفت

ز خوبی دیدار و کردار او زهوش و دل و شرم و گفتار او

دلیر و سخنگوی و گُرد و سوار تو گویی خرد دارد اندر کنار

۹۱۸-۹۲۰

هنگامی که سیاوش از کشتن گروگان ها و حمله به توران صرف نظر می کند و گروگان ها را به نزد افراسیاب فرستاد افراسیاب از آن داستانها در شگفت شد و پیران گفت که باید سیاوش را در خاک توران پذیرفت و او را گرامی داشت و گنج از او دریغ نکرد زیرا اگر تنها هنر سیاوش این باشد که برای او تاج و تخت ارزشی نداشته باشد، تا بتواند از پیمان و عهدی که بسته بود، پاسداری کند، همین یک هنر برای گرامی‌داشت او بسنده است. نباید گذاشت تا سیاوش به سرزمینی دیگر پناه برد و افراسیاب می پذیرد و به سیاوش نامه ای می فرستد و سیاوش از خواندن نامه افراسیاب هم شادمان شد و هم غمگین گشت: شاد شد، زیرا جایی برای پناه بردن پیدا کرده بود، و غمگین می‌نمود زیرا ناچار شده بود که از دست پدر و سودابه، به دشمن سرزمین خویش پناه برد و روی به توران می نهد در راه سیاوش از پیران خواست تا با او پیمان ببندد و به راستی به او بگوید که آیا بودن او در توران‌زمین درست است یا نه، تا اگر چنین کاری شایسته نیست، از آنجا بگذرد و پیران در اینجا ابتدا به توصیف خود سیاوش و سپس به توصیف افراسیاب می پردازد که به خوبی فردوسی از زبان شخصیّت های داستان دیگر شخصیّت ها را توصیف می کند.

توصیف سیاوش از زبان پیران:

بدو گفت کای نامور شهریار ز شاهان گیتی توی یادگار

سه چیزست بر تو که اندر جهان کسی را نباشد ز تخم مهان

یکی آنک از تخمه کیقباد همی از تو گیرند گویی نژاد

و دیگر زبانی بدین راستی به گفتار نیکو بیاراستی

سه دیگر که گویی که از چهر تو ببارد همی بر زمین مهر تو

۱۲۴۰-۱۲۴۴

توصیف افراسیاب از زبان پیران:

بدو گفت پیران که منديش زین چو اندر گذشتی ز ایران زمین

مگـــــــــردان دل از مهـــــــــر افراســـــــــیاب مکـــــن هـــــیچ‌گونـــــه بـــــرفتن شـــــتاب

پراگنـــــده نـــــامش بـــــه گیتـــــی بدیســـــت ولـــــیکن جـــــز اینســـــت مـــــرد ایزدیســـــت

خـــــــرد دارد و رای و هـــــــوش بلنـــــــد بـــــــه خیـــــره نیایـــــد بـــــه راه گزنـــــد

۱۲۵۰-۱۲۵۳

۳-۱-۱توصیف از زبان خود شخصیّت

حکیم توس علاوه بر دو شیوه قبل گاهی از زبان خود شخصیّت ها و در خلال گفتگوها و پرسش و پاسخ ها یی که میانشان رخ می دهد به توصیف آنها می پردازد. در آغاز داستان بعد از این که گیو و گودرز آن زیبارو(مادر سیاوش) را می بینند از نژاد او می پرسند و او اینگونه از زبان خودش برای مخاطب شناخته می شود:

بپرســـــــید زو پهلـــــــوان از نـــــــژاد بـــــرو ســـــروبن یـــــک بـــــه یـــــک کـــــرد یـــــاد

بـــــدو گفـــــت مـــــن خـــــویش گرســـــیوزم بـــــه شـــــاه آفریـــــدون کشـــــد پـــــروزم

۳۵-۳٦

همچنین زمانی که او را به نزد کاوس می آورند و شاه از نژاد او می پرسد اینچنین پاسخ می دهد:

بـــدو گفـــت خســـرو نـــژاد تـــو چیســـت کـــه چهـــرت هماننـــد چهـــر پریســـت

ورا گفـــــــت از مـــــــام خـــــــاتونیم ز ســـــــوی پـــــــدر بـــــــر فریـــــــدونیم

نیـــــــایم ســـــــپهدار گرسیوزســـــــت بـــــــران مـــــــرز خرگـــــــاه او مرکزســـــــت

□□ □□

در قسمتی از داستان که سیاوش در مورد رفتن خود به توران از پیران می پرسد پیران در خلال صحبت در مورد افراسیاب و رفتن سیاوش به توران در اینجا فردوسی از زبان خود پیران به توصیفش می پردازد.

مـــرا نیـــز خویشیســـت بـــا او بـــه خـــون همـــــش پهلـــــوانم همـــــش رهنمـــــون

همانـــا بـــرین بـــوم و بـــر صـــد هـــزار بـــــه فرمـــــان مـــــن بـــــیش باشـــــد ســـــوار

همـــم بـــوم و بـــر هســـت و هـــم گوســـفند هـــــم اســـــپ و ســـــلیح و کمـــــان و کمنـــــد

مـــــرا بـــــی‌نیازیســـــت از هـــــر کســـــی نهفتـــــه جـــــزین نیـــــز هســـــتم بســـــی

۱۲۵٤-۱۲۵۷

۲-پرداخت غیر مستقیم(نمایشنامه‌ای)

این نوع پرداختن نیز در برگیرنده ی خصوصیات ظاهری واخلاقی شخصیّت های داستان است.در این شیوه، نویسنده نه به طور مستقیم وصریح، بلکه از طریق گفتار و یا کردار شخصیّت‌ها آن ها را به خواننده معرفی می‌کند.

الف. خصوصیّات ظاهری:این نوع پرداخت بیشتردر داستان هایی دیده می‌شود که یک شخصیّت اصلی داشته باشد. نویسنده در قسمت های مختلف داستان و به طریق غیر مستقیم، نشانه هایی ازظاهر شخصیّت را به خواننده نشان می‌دهد.

ب.خصوصیّات اخلاقی: نویسنده با به وجود آوردن یک حادثه و برخورد- که در ارتباط منطقی با طرح داستان باشد-خصلت ها و خصوصیات اخلاقی شخصیّت‌های داستانش را-البته تا آنجا که به کار داستان بیاید.-به نمایش بگذارد. در این صورت است که خواننده کاملا شخصیّت‌های داستان را می‌شناسد. (عابدی:۷۶،۱۳۷۱-۷۷).

«به گفتهٔ هنری جیمز شخصیّت چیست جز تجلّی رویداد و رویداد چیست جز ترسیم شخصیّت .در این نکته، پروب، توماشفسکی و بارت با جیمز هم صدایند :کارکرد ها وشخصیّت‌ها را نمی توان از هم جدا کرد زیرا رابطهٔ متقابل دارند و یکی مستلزم دیگری است.» (مارتین،۱۳۸۲:۸٤). در حقیقت در هر داستان شخصیّت‌ها برای رسیدن به اهداف خود دست به اعمال و رفتاری می‌زنند که متناسب با شخصیّت آنهاست.گاهی نویسنده تنها عملکرد شخصیّت‌ها را توصیف می‌کند و ویژگی‌های خاص شخصیّت داستان را مستقیم بازگو نمی‌کند بلکه آن‌ها را در رفتار شخصیّت‌ها **منعکس می‌کند و این اجازه را به مخاطب می‌دهد تا خودش به ارزیابی شخصیّت‌ها بپردازد.**

۱-۲ انواع شیوه‌های غیر مستقیم در داستان سیاوش

واقعیّت این است که هر چه در تاریخ داستان نویسی جلوتر می‌رویم ، نویسنده ها به توصیف غیر مستقیم متوسّل میشوند و از توصیف مستقیم معمولاً فاصله میگیرند ، یعنی امروز نویسنده ها شخصیت‌ها را به گفت وگو و عمل وادار می‌کنند یا فضاهایی را تصویر میکنند تا خواننده خود از خلال تصویرها ، رفتارها و حرف‌ها وضع و موضوع را درک کند. نویسنده در دادن اطلاعات داستان نباید لذّت کشف را از خواننده بگیریم ، یعنی باید اطّلاعات را به گونه‌های به خواننده منتقل کنیم که او خودش موضوع را کشف کند.

در شاهنامه که از آثار قرن چهارم است گاهی با شیوه‌های غیرمستقیم توصیف مواجه می‌شویم ،که یک پدیده‌ی قابل توجّهی است که روش‌های قرن چهارم امروزه البته با تغییراتی کلی هنوز متداول‌اند. شیوه‌های غیر مستقیم که شامل جدال،گفتگو و ارائه‌ی درون شخصیّت بدون تغییر و تفسیر(جریان سیّال ذهن) در توصیف شخصیّت‌ها می‌شود مورد بررسی قرار گرفته شده است.

۱-۲گفتگو

این عنصر درونمایه داستان را به نمایش می‌گذارد و شخصیّت‌ها را معرفی می‌کند و عمل داستانی را به پیش می‌ب ـ □□همان طور که سعدی در باب اوّل گلستان گفته است: تا مرد سخن نگفته باشد،عیب و هنرش نهفته باشد پس صحبت کردن،باعث می‌شود که عیب و هنر فرد، نمایان شو □

□□□□در داستان هم همین طور است. گفتگو ضمن آنکه زندگی شخصیّت ها و حوادثی را که بر آنها گذشته است برای خواننده روشن می کند، خصلت‌ها، عادات، شرایط سنی، میزان سواد، فرهنگ و بسیاری از ویژگی‌های شخصیّت‌های داستان از جمله ویژگی‌های طبقاتی،اختصاصات نژادی،اختصاصات شغ ـ □و خیلی چیزهای دیگر را نیز نشان می د، □□یعنی نویسنده در عین بیان مکالماتی که بین شخصیّت ها می گذرد، علاوه بر پیش بردن طرح داستان، باید به طور غیر مستقیم، خصوصیات اخلاقی آنها را نیز معرفی کند.

گفت‌وگو در حکم عمل داستانی است. چرا که چیزی در آن اتّفاق می‌افتد که بر اثر صحبت‌کردن دو نفر با هم رخ می‌دهد. به همین دلیل می‌توان گفت: گفت و گو حالت ایستایی ندارد و همین پویایی گفت‌و گو به داستان تحرّک و طراوت می‌بخ□

□□□□□□به اعتقاد ارسطو،یکی از امکان‌های ادبی هر اثر ادبی واداشتن شخصیّت‌ها به گفتن داستان است؛به این معنی که بسیاری از نویسندگان به جای اینکه از زبان خود یا سوم شخص سخن بگویند شخصیّت‌ها را به گفتگو وامی‌دارند،بدین ترتیب راوی در داستان مخفی می‌شود و خود شخصیّت‌ها داستان را پیش می‌برند.این ویژگی یعنی پنهان ماندن راوی در متن،به ارزش اثر می‌افزاید و داستان را واقعیّتر نشان می‌دهد؛افزون بر این،موجب افزایش اطلاعات خواننده می‌شود؛زیرا نویسنده در قالب گفتگو می‌تواند حوادثی را وارد داستان و اشخاصی را معرفی کند.

گفتگو از مهمترین ابزار توصیف در دست فردوسی است. او با گفتگو به طور غیرمستقیم به توصیف و معرفی شخصیّت‌ها می‌پردازد و در جای جای داستان این گفتگوهای بین شخصیّت هاست که به نحوی تصویر و دورنمایی از شخصیّت هر کدام را به خواننده نمایش می دهد. خواننده از گفتگوهایی که در جای جای داستان مابین سیاوش و رودابه رد و بدل می شود به خوبی تصویری از خصلت ها و ویژگی های درونی و ذاتی آنها را برای خواننده به تصویر می کشد. سیاوش فردی با خصلت پاک که تن به گناه نمی دهد و رودابه را زنی فریبکار و دروغ زن نشان می دهد و این در گفتگوهایی که بین این دو شخصیّت وجود دارد به خوبی دیده می شود.

وقتی سودابه برای نخستین بار سیاوش را می بیند در خفا و به واسطه‌ی کسی با او به گفتگو می پردازد و سیاوش را به شبستان دعوت می کند و این گفتگو و درخواست و جواب این دو به یکدیگر به خوبی درونیات شخصیّتی آن دو را به نمایش می گذارد:

کسی را فرستاد نزدیک اوی که پنهان سیاووش را این بگوی

که اندر شبستان شاه جهان نباشد شگفت ار شوی ناگهان

فرستاده رفت و بدادش پیام برآشفت زان کار او نیکنام

بدو گفت مرد شبستان نیم مجویم که بابند و دستان نیم

۱۳۷-۱٤۰

□□□□گفت‌وگو در داستان علاوه بر این‌که عمل داستانی را در جهت معینی پیش می‌برد، از ابزار مهم شخصیّت‌پردازی نیز هست و ذهنیت و ویژگی‌های اخلاقی و روحی- روانی شخصیّت‌ها را نیز نشان می‌دهد. بی‌شک «مهم‌ترین عاملی که شخصیّت‌های داستانی را واقعی جلوه می‌دهد، سازگاری صحبت‌های آن‌ها با ویژگی‌های شخصیّتی آن‌هاست»(آل‌احمد، ۱۳۸۰: ۸۰٤). که این نکته به خوبی در گفت و گوهای مابین سیاوش و سودابه به چشم می خورد.

شبی سودابه، دختران سراپرده شاهی را گرد آورد و برآراست و از هیربد خواست تا سیاوش را برای دیدار دختران به سراپرده بیاورد. سیاوش به آنجا آمد و سودابه او را بر تختی زرّین نشاند و دختران را یکی‌یکی به سیاوش نشان داد و گف□

کسی کت خوش آید ازیشان بگوی نگه کن بدیدار و بالای او

۲۵۹

□□□□□سودابه، دختران را بازگردانید و خود با سیاوش بر تخت نشست و گفت : از این خوبرویان یکی را انتخاب کن و سیاوش سکوت کرده بو □چون سودابه، سکوتِ سیاوش را دید، خود پرده از چهره برگرفت و رخسار خندان و زیبای خود را به سیاوش نشان داد و به سیاوش ابراز عشق کرد و گفت:

اگر با من اکنون تو پیمان کنی نپیچی و اندیشه آسان کنی
یکی دختری نارسیده بجای کنم چون پرستار پیشت به پای
به سوگند پیمان کن اکنون یکی ز گفتار من سر مپیچ اندکی
چو بیرون شود زین جهان شهریار تو خواهی بدن زو مرا یادگار
نمانی که آید به من بر گزند بداری مرا همچو او ارجمند
من اینک به پیش تو استاده‌ام تن و جان شیرین ترا داده‌ام
ز من هرچ خواهی همه کام تو برآرم نپیچم سر از دام تو

۲۸۳-۲۷۷

که در این جا به خوبی شخصیّت سودابه ازین گفتگو نمایان می شود و جواب سیاوش به سودابه این چنین است:

سیاوش ازان پس به سودابه گفت که اندر جهان خود تراکیست جفت
نمانی مگر نیمه ماه را نشایی به گیتی به جز شاه را
کنون دخترت بس که باشد مرا نشاید به جز او که باشد مرا
برین باش و با شاه ایران بگوی نگه کن که پاسخ چه یابی ازوی
بخواهم من او را و پیمان کنم زبان را به نزدت گروگان کنم
که تا او نگردد به بالای من نیید به دیگر کسی رای من
و دیگر که پرسیدی از چهر من بیمیخت با جان تو مهر من
مرا آفریننده از فر خویش چنان آفرید ای نگارین ز پیش
تو این راز مگشای و با کس مگوی مرا جز نهفتن همان نیست روی
سر بانوانی و هم مهتری من ایدون گمانم که تو مادری

۳۰۰-۲۹۱

به درستی که از این گفتگوی بینشان و جواب سیاوش به سودابه خواننده به نهاد پاک سرشت سیاوش به خوبی پی می برد و فردوسی به شیوه ی غیر مستقیم و از گفتگوهای بین این دو شخصیّت توانسته اخلاق و درونیات شخصیّت را به مخاطب نشان دهد.

در واقع فردوسی با این روش، درونیات و رفتار متناسب با شخصیّت مورد نظر خود را در قالب گفتگوها با بیانی نمایشی به مخاطب نشان می‌دهد و با این کار بر واقعی بودن شخصیّت‌های خود تاکید می‌کند.«از گفتگو فقط برای ارائه ی توضیحات یا اطلاعاتی که وضعیت روابط داستان را پیش می‌برد استفاده نمی‌کنند، بلکه به کارگیری گفتگو

دائما بر واقعی بودن شخصیّت تاکید می‌کند.» (بیشاب،۴۰۰:۱۳۸۳). گفتگوهای مابین سیاوش و سودابه ادامه پیدا می کند و هر لحظه‌ی این گفتگوها جنبه های مختلف شخصیّتی هر شخصیّت را نشان می دهد:

سیاوخش را در بر خویش خواند ز هر گونه با او سخنها براند

بدو گفت گنجی بیاراست شاه کزان سان ندیدست کس تاج و گاه

ز هر چیز چندان که اندازه نیست اگر بر نهی پیل باید دویست

به تو داد خواهد همی دخترم نگه کن بروی و سر و افسرم

بهانه چه داری تو از مهر من بپیچی ز بالا و از چهر من

که تا من ترا دیده‌ام برده‌ام خروشان و جوشان و آزرده‌ام

همی روز روشن نبینم ز درد برآنم که خورشید شد لاجورد

کنون هفت سال‌ست تا مهر من همی خون چکاند بدین چهر من

یکی شاد کن در نهانی مرا ببخشای روز جوانی مرا

فزون زان که دادت جهاندار شاه بیارایمت یاره و تاج و گاه

و گر سر بپیچی ز فرمان من نیاید دلت سوی پیمان من

کنم بر تو بر پادشاهی تباه شود تیره بر روی تو چشم شاه

۳۱۶-۳۲۵

و سیاوش در جواب او می گوید:

سیاوش بدو گفت هرگز مباد که از بهر دل سر دهم من به باد

چنین با پدر بی‌وفایی کنم ز مردی و دانش جدایی کنم

تو بانوی شاهی و خورشید گاه سزد کز تو ناید بدینسان گناه

۲۶۰-۲۶۳

در نهایت در باب اهمّیّت این ویژگی می‌توان به این نکته اشاره کرد که، گفت‌وگو، یکی از ابزارهای عمده‌ی نویسنده در خلق رُمان و یا داستان کوتاه است. کمتر اثر داستانی می‌توان یافت که از گفت‌وگو بهره نگیرد ولی جذاب باشد. اگر نویسنده‌ای بخواهد اثرش زنده، طبیعی و ملموس جلوه کند و اشخاص داستان واقعی بنمایند، چاره‌ای جز به‌کارگیری آن ندارد؛ چه گفت‌وگو، بین افراد و اشخاص جاری شود دیالوگ(*Dialogyue*) و چه فقط در ذهن شخصیّت بگذرد مونولوگ(*Monologue*) که با توجه به نمونه های گفته شده در داستان سیاوش نیز به خوبی این موارد به چشم می‌خورد.

اگر داستان نویس برون‌گرا باشد و به ظواهر شخصیّت بیش‌تر تکیه کند، از دیالوگ بهره می‌گیرد و به توصیف حرکات و ویژگی‌های خصوصی قهرمان، لباس، اعمال و عادات او می‌پردازد و هرگاه درون‌گرا باشد به »جریان‌های

درونی و حالات نهانی» توجه دارد و به شیوه‌ی «تک‌گویی درونی» متوسّل می‌شود و به بیان «جنبش‌ها و حرکات نهفته‌ی احساسات و اندیشه‌ها روی می‌آورد و آن‌ها را ثبت و ضبط می‌کند و به تحلیل و بررسی آن‌ها می‌پردازد»(آلوت، ۱۳٦۸: ٥۱٤). گفت‌وگو، نه‌تنها «انگیزه‌های اعمال و گرایش‌های نهانی ذهن» را به نمایش می‌گذارد، بلکه «مضامین زیربنایی رُمان نیز از طریق آن تبلور و تجسّم می‌یابد»(همان).فردوسی از هر دو نوع گفتگو به خوبی سود جسته است. این نکته قابل ذکر است که در باب گفتگوی درونی در بحث جریان سیال ذهن بدان پرداخته می شود.

۲-۲جدال

یکی از شیوه‌هایی غیرمستقیم در توصیف شخصیّت‌ها که فردوسی از آن به خوبی استفاده کرده است؛جدال است.کشمکش یا جدال در داستان،میدانی است که شخصیّت داستان می‌تواند خود را در آن به نمایش بگذارد و شاعر یا نویسنده قادر است با استفاده از این میدان،بدون هیچ‌گونه دخالت مستقیم و شعارگونه به توصیف شخصیّت‌ها و خصوصیّات آنها بپردازد.

«کشمکش اساسی در داستان شخصیّت‌ها را نمایش می‌دهد و یکدیگر را ملاقات می‌کنند و برخورد می‌کنند و در شخصیّت‌ها نمایان می‌شوند و نه تنها در گفتار بلکه در رابطه با پیرامونشان و تفاوت‌ها و تمایزات یکدیگر روبرو می‌شوند و در جنگ درگیر می‌شوند بگومگو دارند و سعی می‌کنند یکدیگر را فریب دهند و اعمال نیک و بد انجام می‌دهند.» (سینگر،۱۹۵:۱۳۸۳).بنابراین به نظر می‌رسد شخصیّت‌پردازی و توصیف آنها داستان سیاوش مبنا اصولی دارد یعنی بر اساس اعمال و رفتار شخصیّت‌ها و کشمکش و تعارض‌های آنان صورت گرفته است کشمکش اصلی است که درام نمایش شخصیّت افراد نشان داده باعث وجود آمدن شخصیت های نمایشی می‌شود.

جدال ها و برخوردهایی که انسان در این جهان دارد و یک شخصیّت نیز در داستان می‌تواند داشته باشد سه نوع است:۱- جدال با خود؛ ۲- جدال با طبیعت؛۳- جدال بادیگران؛ شخصیّت داستان در این جدال‌هاست که باید خود را به خواننده معرفی کند و ابعاد مختلف وجودی خود را به خواننده داستان نشان دهد.

۲-۲-۱جدال باخود:درجدال با خود،خواننده فقط شخصیّت و وسوسه هایی را می‌بیند که او را وامی‌دارد تا فلان کار غلط و نادرست را انجام دهد،عهد و پیمانی را که بسته است بشکند و یا به دیگران نارو بزند.ولی در مقابل فکر و اندیشه‌اش،او را از این کار های غلط باز می‌دارد.

۲-۲-۲جدال با طبیعت:نویسنده در این روش با حادثه‌ای که نتیجه‌ی جدال او با طبیعت است شخصیّت او را در پیش چشمان خواننده به نمایش می‌گذارد.

۲-۲-۳ جدال با دیگران: میدان دیگری که انسان در آن،ارزش ها،عقاید و به طور کلی خصوصیّات اخلاقی خود را به نمایش می‌گذارد،میدان مبارزه و جدال با انسان های دیگر است(عابدی،۱۳۷۱:۷۹-۸٤).

فردوسی در داستان سیاوش از جدال به عنوان عنصری مهم در توصیف شخصیّت‌ها به صورت غیرمستقیم بهره برده است.حال آنکه شخصیّت افراد داستان در برخوردها و کشمکش‌هایی که آن فرد در این جهان دارد به خواننده معرفی شده و ابعاد مختلف وجودی او نشان داده می شود.

۱-۲-۲جدال با خود

در داستان سیاوش با مواردی از جدال شخصیّت با خود برمی‌خوریم که به صورت غیرمستقیم به توصیف آن شخص پرداخته می‌شود؛ بدین گونه که در این جدال و کشمکش فرد با خود، مخاطب به شخصیّت درونی و آمال، نیّات و تیپ شخصیّتی هر کدام از شخصیّت ها آشنا می شود. به طور مثال در داستان،هنگامی که سیاوش از انجام گناه امتناع می ورزد و برخاست تا از پیش سودابه بیرون رود که سودابه در او آویخت و او را بوسید، امّا سیاوش به تندی از او دور شد و تسلیم خواست او نگردید و از سرای سودابه بیرون رفت و سودابه از بیم آنکه سیاوش راز او را فاش و وی را رسوا کند، خروشان، جامه‌های خویش را بر تن بدرید و رخ را خراشید و خروشید و سراپرده را پر از غوغا کرد و شاه به نزد او شتافت و سودابه، خروشان و گریان و موی‌کَنان، فریاد بر آورد که سیاوش به تخت من بر آمد و به من ابراز عشق و محبّت کرد و مرا در آغوش گرفت و تاج از سرم افکند و جامه‌هایم را درید. کاوس نگران و اندوهناک شد و درگیر این موضوع می شود و در جدال با خود شروع به گرفتن تصمیماتی می کند که مخاطب داستان در جدال این فرد با خود و اعمال و رفتارش به خوبی به طور غیر -مستقیم توصیفی از این شخصیّت را می بیند.

پراندیشه شد زان سخن شهریار سخن کرد هرگونه را خواستار

به دل گفت ار این راست گوید همی وزین‌گونه زشتی نجوید همی

سیاووش را سر بباید برید بدینسان بود بند بد را کلید

خردمند مردم چه گوید کنون خوی شرم ازین داستان گشت خون

۳۴۶-۳۴۹

در ادامه کاوس به تحقیق کار سیاوش و سودابه پرداخت و ایشان را فرا خواند و از آنان خواست تا به راستی با او سخن بگویند و از آنچه گذشته بود او را آگاه سازند. سیاوش به راستی و درستی، همه داستان خود را با پدر باز گفت و سودابه دروغ‌های گذشته را تکرار کرد و باز دوباره کاوس در جدال با خود قرار می گیرد و تصمیم به بوییدن سر و دست سیاوش و سودابه می پردازد:

چنین گفت با خویشتن شهریار که گفتار هر دو نیاید به کار

برین کار بر نیست جای شتاب که تنگی دل آرد خرد را به خواب

نگه کرد باید بدین در نخست گواهی دهد دل چو گردد درست

ببینم کزین دو گنهکار کیست بدادافرهی بد سزاوار کیست

بدان بازجستن همی چاره جست ببویید دست سیاوش نخست

بر و بازو و سر و بالای او سراسر ببویید هرجای او

ز سودابه بوی می و مشک ناب همی یافت کاووس بوی گلاب

ندیـــد از ســـیاوش بـــدان گونـــه بـــوی نشـــان بســـودن نبـــود انـــدروی
۳۷-۳٦۷

کاوس دریافت که سودابه دروغ می‌گوید و حال باید تصمیم می گرفت؛ در اینجا مخاطب منتظر تصمیم او در این جدال با خود است که چگونه تصمیمی می گیرد و در دل چه می گوید:

بـــه دل گفـــت کـــاین را بـــه شمشـــیر تیـــز ببایـــد کنـــون کـــردنش ریـــز ریـــز

ز هامـــاوران زان پـــس اندیشـــه کـــرد کـــه آشـــوب خیـــزد پـــرآواز و درد

و دیگـــر بدانگـــه کـــه در بنـــد بـــود بـــر او نـــه خـــویش و نـــه پیونـــد بـــود

پرســـتار ســـودابه بـــد روز و شـــب کـــه پیچیـــد ازان درد و نگشـــاد لـــب

ســـه دیگـــر کـــه یـــک دل پـــر از مهـــر داشـــت ببایســـت زو هـــر بـــد انـــدر گذاشـــت

چهـــارم کـــزو کودکـــان داشـــت خـــرد غـــم خـــرد را خـــوار نتـــوان شـــمرد
۳۸۱-۳۷٦

پس، از کشتن سودابه خودداری کرد و سیاوش را به هشیاری و رای و دانش، پند داد و از او خواست که که این موضوع را بازنگوید.

□□□□□جدال با طبیعت

حکیم توس در قسمت هایی از داستان از جدال فرد با طبیعت به طور غیرمستقیم در توصیف شخصیّت‌ها استفاده می‌کند. نمونه ی بارز آن جدال سیاوش با آتش است و نحوه ی برخورد او با این موضوع و در تمامی اعمال و رفتار او زیر نظر مخاطب است و این خود شیوه ای است غیر مستقیم در توصیف که فردوسی در داستان اعمال کرده است. در داستان ایرانیان کهن، آیینی داشتند که چون نمی‌توانستند گناهکار و بی‌گناه را از یکدیگر باز شناسند، از آنان می‌خواستند تا از آتش بگذرند و اگر کسی از درون آتش به سلامت پای بیرون می‌نهاد، می‌پنداشتند که او بی‌گناه است و آتش بر او سرد شده است. موبدان به کاوس پیشنهاد کردند که سودابه و سیاوش از آتش بگذرند تا آن کس که بی‌گناه است از آتش با سرافرازی رهایی یابد و این شیوه را «آیین سوگند» می‌خواندند. کاوس‌شاه، این داستان را با سودابه و سیاوش در میان نهاد. سودابه پاسخ آورد که فرزندان مرده من بهترین نشان بی‌گناهی من هستند؛ این سیاوش است که باید از آتش بگذرد. و کاوس رو به سیاوش می کند و نظر او را می خواهد و سیاوش اینگونه می گوید:

ســـیاوش چنـــین گفـــت کـــای شـــهریار کـــه دوزخ مـــرا زیـــن ســـخن گشـــت خـــوار

اگـــر کـــوه آتـــش بـــود بســـپرم ازیـــن تنـــگ خوارســـت اگـــر بگـــذرم
٤۷۲-٤۷۱

کاوس فرمان داد تا هیزم فراوان از دشت به شهر آوردند و دو کوه بلند از هیزم فراهم کردند و در میان آن دو کوه، راهی به اندازه گذر کردن چهار اسب‌سوار، از کنار یکدیگر، فراهم ساختند. پس شبی صد تن سوار از هر سو بر آن هیزمها آتش زدند و چون دود سیاهی که از بر افروختن آتش برمی‌خاست، فرو نشست و همه‌جا چون روز

روشن گردید، سیاوش، به مانند سروی بلندبالا، با شادی و شادابی، که جامه‌ای سپید و چون برف پوشیده و بر اسبی سیاه سوار شده بود و حال باید سیاوش از آتش بگذرد:

سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگدل جنگ آتش بساخت

ز هر سو زبانه همی برکشید کسی خود و اسپ سیاوش ندید

یکی دشت با دیدگان پر ز خون که تا او کی آید ز آتش برون

چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو

اگر آب بودی مگر تر شدی ز تری همه جامه بی‌بر شدی

چنان آمد اسپ و قبای سوار که گفتی سمن داشت اندر کنار

چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود

۵۱۱-۵۰۷

که با وجود این جدال فرد با طبیعت خواننده‌ی داستان به خوبی به توصیفی از شخصیّت فرد دست می یابد.

۲-۲-۳ جدال با دیگران

شیوه‌ای دیگر از جدال که فردوسی از آن بسیار در توصیف غیرمستقیم شخصیّت‌ها استفاده کرده است جدال فرد با دیگران است که در این شیوه؛ شخصیّت در داستان در برخورد و کشمکش با دیگر شخصیّت‌ها به طور غیرمستقیم توصیف می‌شود. سیاوش در جدال با سودابه و امتناع از گناه و همچنین جدال با کاوس در پس فرستادن گروگان های توران و تصمیم گیری های او و همچنین اعمال و رفتارش نسبت به این موضوعات و حوادث و این جدال‌ها و کشمکش هایی که با آن مواجه می شود به خوبی به صورت غیرمستقیم تصویری از شخصیّت سیاوش را به مخاطب نشان می دهد.

نمونه ای از جدال سیاوش با سودابه و امتناع از گناه با سودابه :

سیاوش ازان پس به سودابه گفت که اندر جهان خود تراکیست جفت

نمانی مگر نیمهی ماه را نشایی به گیتی به جز شاه را

کنون دخترت بس که باشد مرا نشاید به جز او که باشد مرا

برین باش و با شاه ایران بگوی نگه کن که پاسخ چه یابی ازوی

بخواهم من او را و پیمان کنم زبان را به نزدت گروگان کنم

که تا او نگردد به بالای من نیاید به دیگر کسی رای من

و دیگر که پرسیدی از چهر من بیامیخت با جان تو مهر من

مرا آفریننده از فر خویش چنان آفرید ای نگارین ز پیش

تـــو ایـــن راز مگشـــای و بـــا کـــس مگـــوی مـــــرا جـــــز نهفـــــتن همـــــان نیســـــت روی

ســـــــر بـــــــانوانی و هـــــــم مهتـــــــری مـــــن ایـــــدون گمـــــانم کـــــه تـــــو مـــــادری

۳۰۰-۲۹۱

در بخشی از داستان سیاوش با رستم و دیگر بزرگان به رای‌زنی پرداخت و بر آن شد تا رستم را به نزد پدر فرستد و داستان گفت و گوها و موافقتهای خود را با تورانیان به او گزارش کند. آنگاه نامه‌ای به پدر نگاشت و پس از آفرین بر خداوند بزرگ و کیکاوس همه آنچه را که گذشته بود به وی گزارش کرد و از او خواست تا افراسیاب را ببخشد و با آنچه انجام شده بود همداستانی کند اما کاوس نمی پذیرد و حتی می گوید گروگان ها را سوار بر خر به دربار بفرست و در اینجا سیاوش در جدال با کاوس قرار می گیرد و باید تصمیم بگیرد و البته تصمیم می گیرد خود به کشور دیگری برود و گروگان ها را با زنگنه به توران بفرستد و این اوج جوانمردی و شخصیّت سیاوش را نشان می دهد که در قبال اعتماد شاه توران در حق او جفا روا نداشت.

یکـــی کشـــوری جـــویم انـــدر جهـــان کـــــه نـــــامم ز کـــــاوس مانـــــد نهـــــان

ز خـــــوی بـــــد او ســـــخن نشـــــنوم ز پیگـــــار او یـــــک زمـــــان بغنـــــوم

بشـــد زنگنـــه بـــا نـــامور صـــد ســـوار گروگـــــان ببـــــرد از در شـــــهریار

۱۰۹۳-۱۰۹۱

۳-۲شخصیت‌پردازی‌با استفاده از عناصرجریان‌سیال‌ذهن

□□□□□□این اصطلاح را اوّلین بار روانشناسی به نام ویلیام جیمز در کتاب اصول روانشناسی خود به کار برد . وی استعاره‌ی جریان سیّال ذهن را پس از رد عبارت سلسله‌ی فکر و رشته‌ی فکر برگزید.از نظر او این هر دو عبارت بیش از حد،گویای مفهوم پیوستگی اندیشه بودند. به اعتقاد او رودخانه یا نهر*(stream)* استعاراتی هستند که به طبیعی‌ترین نحو این روند را توصیف می‌کنند(ایدل،۱۳۷٤:۷۱).

جریان سیّال ذهن شیوه‌ای از روایت است که تعاریف مختلفی از آن ارائه شده است.انوشه در دانشنامه ادب فارسی، آن را شیوه‌ای روایتی در ادبیات غیرنمایشی می‌داند که به موجب آن« لایه‌های پیش از گفتار و عمق جریان ذهن یک شخصیّت که ترکیبی است از ادراکات حسی و اندیشه‌های آگاه و نیمه آگاه و خاطرات و احساسات و تداعی معانی ، بدون توالی منطقی بیان می‌شود»(۷۵:۱۳۷۵ □شیوه‌ای است درنوشتن؛به آن شکل که تفکرات و ادراکات شخصیّت ها،همان گونه که به طور اتّفاقی درذهن پیش می‌آید،ارائه می‌شود. دراین شیوه عقاید واحساسات بدون توجه به توالی منطقی وتفاوت سطوح مختلف واقعیّت گاهی با به هم ریختن نحو وترکیب کلام آشکار می‌شود. بروس کوین درباره‌ی این تکنیک می‌نویسد:«شیوه‌ای است برای نمایش گویی مستقیم و بدون واسطه‌ی رشته‌ی سیّال افکار،دریافت ها،تداعی ها،خاطرات،اثرات نیمه دریافت شده‌ی یک یاچند شخصیّت.تلاشی است برای تقلید از حیات کاملا ذهنی که در زمان جاری خود را به نمایش درمی‌آورد»(بی‌نیاز،۱۳۸۷:۳۰۱-۳۰۲).

۲-۳-۱ تک گویی درونی

تک‌گویی درونی صحبت‌های ذهنی شخصیّت‌هاست که بر زبان آورده نمی‌شود و مخاطب ندارد.انوشه در تعریف تک‌گویی درونی ،آن را تجزیه درونی و عاطفی شخصیّت در یک یا چند سطح ذهن می‌داند که تا سطح پیش از گفتار نیز می‌رسد و در آن تاکید روی تصویر کلیت تجزیه‌ی درونی در عرصه‌هایی است که محدودیّت و سانسور بر آن اعمال نشده باشد(نورمحمدی،۱۳۸۹:۳٦).

تک گویی درونی در کتاب عناصر داستان میرصادقی ، یکی از شیوه های جریان سیال ذهن دانسته شده که بیان اندیشه، هنگام بروز اندیشه در ذهن است؛ پیش از ان که پرداخت شود و شکل بگیرد.(میرصادقی،۱۳٦۷: ٤۱۱).

۲-۳-۱-۱ تک گویی درونی مستقیم

تک‌گویی درونی مستقیم از ویژگی‌هایی است که در لحن و کلام شخصیّت‌ها بروز می‌یابد.مبنای تقسیم بندی تک‌گویی درونی مستقیم و غیرمستقیم،«حضور یا عدم حضور نویسنده در داستان است»(بیات،۱۳۸۷:۷۹). بنابراین تک گویی درونی مستقیم زمانی است که نویسنده حضور مستقیمی در روایت آن ندارد و گفته ها مستقیم از ذهن شخصیّت داستان روایت می گردد و نیز شخصیّت بدون دخالت نویسنده به بیان جریان های ذهنی خود می پردازد.

در داستان سیاوش چون زاویه دید دانای کل می باشد دیگر از زبان شخصیّت به تنهایی نیست و راوی حضور دارد و این نوع تک گویی در داستان دیده نمی شود.

۲-۳-۱-۲ تک گویی درونی غیرمستقیم

تک گویی درونی غیرمستقیم زمانی است که روایت و ذهنیت شخصیّتی به بیان آید ولی با دخالت نویسنده.در این نوع« علاوه بر این که احساس‌ها و اندیشه‌های شخصیّت ارائه می‌شود،نویسنده نیز پابه‌پای تک گویی درونی او حرکت می‌کند»(حسینی،۱۳۷۲:۱۵).

فردوسی به عنوان راوی داستان گاهی با تک‌گویی درونی غیرمستقیم روایت و ذهنیت شخصیّتی را برای مخاطب ارائه می کند بدین گونه که راوی(فردوسی) در فاصله‌ی بین ذهن شخصیّت و خواننده در متن وارد می شود و در خلال این تک گویی های شخصیّت داستان، صحنه آرایی می کند و حضور دارد؛ برخلاف تک گویی درونی مستقیم که حضوری از راوی حس نمی شود.

به طور مثال در بخشی از داستان که سودابه سیاوش را به شبستان دعوت می کند و سیاوش نمی پذیرد سودابه از کاوس می خواهد که سیاوش را برای دیدن خواهران به شبستان بفرستد و زمانی که کاوس از سیاوش این را می خواهد راوی صحنه آرایی می‌کند(حضور راوی):

سیاوش چو بشنید گفتار شاه همی کرد خیره بدو در نگاه

۱۵۳

و حال سیاوش شروع به تک گویی درونی می کند و با خود چنین می گوید:

زمانی همی با دل اندیشه کرد بکوشید تا دل بشوید ز گرد

گمانی چنان برد کاو را پدر پژوهد همی تا چه دارد به سر

که بسیاردان است و چیره زبان هشیوار و بینادل و بدگمان

بپیچید و بر خویشتن راز کرد از انجام آهنگ آغاز کرد

که گر من شوم در شبستان اوی ز سودابه یابم بسی گفت و گوی

۱۵۸-۱۵٤

و دوباره حضور راوی را می بینیم:

سیاوش چنین داد پاسخ که شاه مرا داد فرمان و تخت و کلاه

کز آنجایگه کآفتاب بلند برآید کند خاک را ارجمند...

۱۶۰-۱۵۹

که از خلال این تک گویی های سیاوش خواننده به خوبی از درونیات ذهنی شخصیّت آگاه می شود.و نیز در نمونه ای که در جدال با خود بیان شد به خوبی تک گویی درونی کاوس با خود دیده می‌شود و این که چه تصمیمی در مورد سودابه بگیرد:

به دل گفت کاین را به شمشیر تیز ببایـد کنون کردنش ریز ریز

ز هاماوران زان پس اندیشه کرد که آشوب خیزد پرآواز و درد

و دیگر بدانگه که در بند بود بر او نه خویش و نه پیوند بود

پرستار سودابه بد روز و شب که پیچید ازان درد و نگشاد لب

سه دیگر که یک دل پر از مهر داشت ببایست زو هر بد اندر گذاشت

چهارم کزو کودکان داشت خرد غم خرد را خوار نتوان شمرد

۳۸۱-۳۷۶

در بین این حدیث نفس های کاوس با خود به خوبی خواننده به درونیات و ویژگی های درونی کاوس پی می برد. به این ترتیب که با نمایش عمل‌ها و کشمکش‌های ذهنی و عواطف درونی شخصیّت خواننده به طور غیر مستقیم شخصیّت را می‌شناسد و عمل داستانی در درون شخصیّت‌ها رخ می‌دهد و خواننده غیرمستقیم در جریان شعور آگاه و ناآگاه شخصیّت‌های داستان قرار می‌گیرد.

نتیجه گیری

فردوسی در داستان سیاوش به خوبی از شیوه‌های توصیف مستقیم و غیرمستقیم استفاده کرده است. او از شیوه‌هایی همچون از زبان راوی، خود شخصیت و حتی دیگر شخصیت های داستان و همچنین گفتگو،جریان سیال ذهن،جدال در توصیف شخصیت‌ها بهره برده است. فردوسی از توصیف شخصیّت‌ها فقط به عنوان ابزاری برای تزیین و تاثیرگذاری بهره نمی گیرد بلکه توصیف‌های وی القاء کننده معانی و مفاهیم هستند ؛ به عبارت دیگر معنی و تصویر با یکدیگر پیوند ذاتی دارند و به گونه‌ای وظیفه‌ی ایضاح معنایی را برعهده گرفته است. بنابراین اگر شعر بتواند بدان پایه و مایه برسد که تصویر جزء لاینفک و جدا ناشدنی آن گردد؛ کمال یافته است. در مورد انواع شیوه‌های غیرمستقیم گفتگوی بین شخصیت ها کاملا به توصیف شخصیت ها کمک کرده است؛ شخصیّت در داستان بدون گفت وگو معنی ندارد. مگر اینکه کاملاً تنها باشد، در آن صورت هم نیاز به گفت وگوی درونی یا یادآوری گفت‌وگوها در ذهن شخصیّت هست،حکیم توس حتی از این گفتگوهای درونی و ذهنی شخصیت‌های داستان‌ها غافل نبوده و در توصیف شخصیت ها از آن بهره برده است،همان چیزی که در شیوه‌ی جریان سیال ذهن بدان پرداخته شد و این حدیث نفس و گفتگوی درونی شخصیت‌های داستان به نحوی توصیفی غیرمستقیم از این شخصیت‌هاست. او در داستان سیاوش گاه با جدالی که بین شخصیت‌های داستان به وجود می‌آورد خود واقعی آنها را در پیش چشمان خواننده ترسیم می‌کند. با دقّت علمی در تصاویر ارائه شده‌ی فردوسی از شخصیّت‌ها و همچنین عدم تقلید و الگوبرداری وی،باعث صعود این شاعر هنرمند به قلّه‌های تصویر پردازی شده است و می توان به بسیاری از تجربه ها،خصوصیّات روحی،افکار،اندیشه‌ها و احساسات او پی برد. توصیف شخصیّت ها در داستان

سیاوش ناشی از تجربه های ویژه و بیان ما فی الضمیر شاعر و دریافت های او از اطراف است و همین ویژگی به واقعیّت بخشیدن و ملموس نمودن این تصاویر کمک دو چندان کرده است. فردوسی خصوصیات ظاهری و اخلاقی شخصیّت‌ها را همراه عمل‌های داستانی بیان می‌کند.هویت شخصیّت در روایت داستان کم کم و قطره چکانی بیان می‌شود و نویسنده باید از طریق رفتار، افکار و دیالوگ‌ها اطلاعات را غیرمستقیم انتقال دهد. وضعیت ظاهری فرد در داستان با عملکرد او توصیف می‌شود و یا از طریق کنش‌های ذهنی، درگیری‌های عاطفی بیرونی و درونی فرد می-توان شخصیّت را به مخاطب معرفی کرد.

منابع

آل‌احمد، جلال.(۱۳۸۰). «هدایت بوف‌کور»، *یاد صادق هدایت*، علی دهباشی(گردآوری).تهران: نشر ثالث.

آلوت، میریام.(۱۳٦۸). *رُمان به‌روایت رُمان‌نویسان*، ترجمه علی‌محمد حق‌شناس، تهران: نشر مرکز.(چاپ دوم).

اسلین،مارتین.(۱۳۸۷).*دنیای درام*.ترجمه محمد شهبا.تهران:هرمس.(چاپ سوم).

انوشه، حسن.(۱۳۷۵).*دانش نامه ادبیات فارسی*. تهران: موسسه‌ی فرهنگی و انتشاراتی دانش نامه. جلداوّل.

ایدل،له اون.(۱۳۷٤).*قصه روانشناسی نو*.ترجمه ناهید سرمد.تهران: انتشارات شباویز.

بیات،حسین(۱۳۸۷).*داستان نویسی جریان سیّال ذهن*.تهران:شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

بیشاب،لئونارد.(۱۳۸۲)*درس‌هایی درباره‌ی داستان نویسی*. ترجمه حسن سلیمانی.تهران:سوره‌ی مهر.

بی نیاز،فتح الله.(۱۳۸۷).*درآمدی بر داستان نویسی و روایت شناسی*.تهران:انتشارات افراز.

حسینی،صالح.(۱۳۷۲).*بررسی تطبیقی خشم و هیاهو و شازده احتجاب*.تهران:انتشارات نیلوفر.

ریمون کنان،شلومیت(۱۳۸۷).*روایت داستانی:بوطیقای معاصر*،ترجمه ابوالفضل حری.تهران:انتشارات نیلوفر.

سینگر،لیندا.(۱۳۷٤).*خلق شخصیّت‌های ماندگار*.ترجمه عباس اکبری.تهران:مرکز گسترش سینمایی مستند و تجربی.

_____.(۱۳۸۳).*بازنویسی فیلم نامه*.ترجمه عباس اکبری.تهران:سوره مهر.

شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی.(۱۳۸۹) براساس نسخه چاپ مسکو، تهران: انتشارات پیمان.(چاپ هفتم)

عابدی،داریوش.(۱۳۷۱).*پلی به سوی داستان نویسی*.تهران:انتشارات مدرسه.

گلستان،سعدی شیرازی.(۱۳۸۹).تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی،تهران:انتشارات خوارزمی.(چاپ نهم).

مارتین،والاس.(۱۳۸۲).*نظریه‌های روایت*.ترجمه محمد شهبا.تهران:هرمس.

مستور،مصطفی.(۱۳۷۹).*مبانی داستان کوتاه*.تهران:مرکز.

معین،محمد.(۱۳۸۲).*فرهنگ فارسی*(یک جلدی).تهران:نشرسرایش.(چاپ پنجم).

میرصادقی، جمال.(۱۳۷٦).*عناصرداستان*.تهران:انتشارات سخن.(چاپ سوم).

یونسی،ابراهیم.(۱۳٦۹).*هنرداستان نویسی*.تهران،انتشارات نگاه.(چاپ پنجم).